

## انوارالمشارق طغرای مشهدی

سید محمد صاحبی

### ۱) زندگانی و افکار طغرای مشهدی

طغرای مشهدی یکی از شاعران و نویسندگان قرن یازدهم هجری است. نام او و نام پدرش در تذکره‌ها ثبت نشده است. از تاریخ ولادت، بدایت احوال و میزان تحصیلاتش نیز اطلاعی در دست نیست. وفات طغرا را پیش از ۱۰۷۸ نوشته‌اند (اته، ۱۳۳۷، ص ۲۴۲). او در مشهد متولد شد (گوپامای، ۱۳۳۶، ص ۴۴۱) و «طغرا» تخلص می‌کرد، اما در ده غزل، به دلیل رعایت وزن شعر، «شیفته» تخلص کرده است (طغرای مشهدی، ۱۳۸۴، ص ۹).

طغرا در اواخر دوران جهانگیر گورکانی (حک: ۱۰۱۴-۱۰۳۷) به هند رفت. مدتی در دکن مقیم بود و سرانجام به دربار شاه جهان گورکانی (حک: ۱۰۳۷-۱۰۶۸) راه یافت و به عنوان منشی شاهزاده مرادبخش بن شاه جهان (و ۱۰۷۰) برگزیده شد. طغرا در کنار او به سفر در دکن و بخش‌های جنوبی هند پرداخت. مرادبخش در سال ۱۰۵۵ به بلخ و بدخشان لشکر کشید و در سنه ۱۰۵۷ آن نواحی را فتح کرد. طغرا در این جنگ مرادبخش را همراهی می‌کرد و رساله *مرآت‌الفتوح* را درباره این واقعه نوشت. در سال‌های پایانی عمر به تشویق میرزا ابوالقاسم قاضی زاده، حاکم کشمیر، به آنجا رفت، در آنجا عزلت اختیار کرد، در همان شهر درگذشت و در کنار مزار کلیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۱) به خاک سپرده شد (نک: آزاد بلگرامی، ۱۳۳۱، ص ۱۲۴؛ راشدی، ۱۳۴۶، صص ۷۳۱-۷۳۳؛ rieu, ۱۸۸۱, p. ۷۴۲).

طغرا به تصوف اسلامی گرایش داشت و در آثارش از اصطلاحات و مفاهیم عرفانی بهره می‌برد؛ او در شرح احوال خود چنین می‌گوید: «الحاصل، گل‌های تجرد صفت در پس و پیش دمسازند، مرغان نغمه‌سرای وحدت در چپ و راست هم‌آواز» (طغرای مشهدی، ۱۲۶۶، ص ۲۶). از رساله *الهامیه*، می‌توان استنباط نمود

که با علوم ادبی و فلسفی روزگار خود آشنا بوده و کتاب‌هایی مانند *اشارات و تنبیهات ابن سینا* (۳۷۰-۴۲۸)، *تجربیدالاعتقاد* خواجه نصیر توسی (و ۶۷۳)، *حکمة‌العین و شمسیه نجم‌الدین دبیان* (و ۶۷۵) و *مطول* تفتازانی (۷۱۲-۷۹۲) را خوانده است (نک: همان، ص ۲۵).

طغرا شاعرانی همچون قدسی مشهدی (و ۱۰۵۶)، سلیم تهرانی (و ۱۰۵۷)، کلیم کاشانی و صائب تبریزی (۱۰۱۰-۱۰۸۱) را به انتحال ادبی متهم داشته و ایشان را هجو کرده است (راشدی، ۱۳۴۶، ص ۷۳۵-۷۳۶). گویا از سرقت آثار و مضامین خود نیز بیمناک بوده است، چرا که می‌گوید: «گفتن سخن رنگین آسان است و خواندنش از بیم دزدان مشکل» (طغرای مشهدی، ۱۲۶۶، ص ۳۲).

## ۲) دیوان اشعار طغرا و سبک آن

کلیات اشعار طغرا شامل غزل، قصیده، مثنوی‌های سرودنامه و نظم *والا*، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، رباعی، فردیات و *ساقی‌نامه* است او شاعری غزل‌پردازی است و حدود ۱۲۴۵ غزل سروده (نک: طغرای مشهدی، ۱۳۸۴، ۲۰؛ منزوی، ۱۳۶۵، ج ۷ ص ۹۴۴؛ همان، ج ۸، ص ۱۵۳۶). طغرا اشعاری فراوان در ستایش پیامبر اسلام (ص) و ائمه شیعه گفته است و اراداتی خاص به امام علی (ع) دارد و قصاید *کشف‌الرموز* و *عرض‌الحقایق*، ترجیع‌بندهای *عقاید و امدادیه* و *مخمس طولانی/اعتقادیه* را در منقبت آن حضرت به نظم کشیده است (نک: محمد قهرمان، ۱۳۸۲، صفحات متعدد). قصایدی هم در مدح «راجا جسونت سنگه»، یکی از امرای شاه جهان، و مرادبخش بن شاه جهان دارد (راشدی، ۱۳۴۶، ص ۷۳۵؛ طغرای مشهدی، ۱۳۸۴، ص ۷). *ساقی‌نامه* طغرا نزدیک به ده هزار بیت است و در سال ۱۰۵۱ در هند سروده شده. این اثر به سبک ظهوری ترشیزی (و ۱۰۲۵) است و با مدح شاه عباس دوم (حک: ۱۰۵۲-۱۱۷۷) پایان می‌یابد (گلچین معانی، ۱۳۶۸، صص ۲۷۹-۲۸۰).

کثرت واژگان هندی، لغات غریب خراسانی و اصطلاحات موسیقی در شعر طغرا درخور توجه است. او شاعری مضمون‌یاب است و بیانی مبهم و غامض دارد و از به کاربردن ردیف‌های دشوار پرهیز نمی‌کند. در ساختن ترکیب‌های نوین تواناست و ترکیب‌سازی را «احداث لغت» می‌نامد (طغرای مشهدی، ۱۳۸۴، ص ۸-۱۵). اکثر ویژگی‌های سبک هندی در شعر طغرا دیده می‌شود، اما اسلوب معادله و تمثیل در شعر او ظهور و بروز چندانی ندارد.

## ۳) رسائل طغرا و سبک آن

عمده شهرت طغرا به سبب *رسائل* منثور اوست. این آثار تا مدت‌ها در شمار کتب درسی فارسی‌گویان هند بود و در میان ایشان، به عنوان نمونه‌اعلای نویسنده‌گی تلقی می‌شد (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ص ۸۱۳). از او سی رساله برجای مانده است که عبارتند از:

۱. *آشوبنامه* (هفت‌آشوب)، حاوی هفت بخش است و هر بخش در توصیف یکی از مثنوی‌های زلالی خوانساری (و ۱۰۲۵)؛ ۲. *اشارتیه* (اشاریه)، در هجو یولچی خان تبریزی، یکی از امرای قطبشاهیان گلکنده، ۳.

اعلامیه، هجو یولچی خان؛ ۴. الهامیه، گزارشی از احوال و زندگانی طغراست. ۵. انوارالمشارق؛ ۶. پریخانه، مدح شاه عباس دوم؛ ۷. تاج المدایح، ستایش مرادبخش بن شاهجهان؛ ۸. تجلیات، وصف کشمیر و مدح حسین سبزواری؛ ۹. تحقیقات، شکایت از روزگار؛ ۱۰. تذکرة الاحباء (تذکرة الاتقیاء یا تذکرة الاخیار)، شرح احوال و ستایش دوازده تن از همروزگاران طغرا؛ ۱۱. تعداد النوادر، وصف کشمیر و منازل راه آن؛ ۱۲. ثمره طبی، طغرا در ثمره طبی، خواص طبیعی گیاهان، حیوانات، پرندگان، جمادات و اجرام سماوی را، به شیوه‌ای خیال‌انگیز و شاعرانه، ناشی از بیماری آنها دانسته. ۱۳. جلوسیه، در باب تاج‌گذاری اورنگ‌زیب (۱۰۶۹)؛ ۱۴. جوش بلبل (آهنگ بلبل یا دیباچه معیار الادراک)، در بیان حقایق شعری و عرفانی غزلیات حافظ شیرازی و تمجید از شخصیت او؛ این متن مقدمه رساله‌ای است که طغرا در اصلاح و شرح بیتی از حافظ نوشته است. اصل این رساله از بین رفته و مقدمه آن برجای مانده. ۱۵. چشمه فیض، شامل شصت و شش رقعته که طغرا از زبان شصت و شش تن از رجال و پیشه‌وران دکن و در توصیف دست‌خط جهانگیر نوشته؛ ۱۶. خمسۀ ضروریه (خمسۀ ناقصه) هجو پنج نفر از اهالی دکن؛ ۱۷. خودکاشته، درباره هنر نویسندگی؛ ۱۸. رقصات، مجموعه‌ای است از نامه‌های کوتاه و ادبی؛ در برخی از این نامه‌ها طغرا به بررسی سرفات ادبی می‌پردازد؛ ۱۹. ضیافت معنوی، توصیف قحطی دکن؛ ۲۰. فردوسیه، وصف کشمیر و مدح شاهجهان؛ ۲۱. کلمةالحق، در شکایت از ناسپاسی و خساست شاهجهان و مرادبخش؛ ۲۲. کنز المعانی (کنز المدایح)، ستایش شاه شجاع؛ ۲۳. گریه قلم، طغرا در این رساله خشک شدن نهالی را به شهادت تشبیه کرده و از عزاداری گیاهان و پرندگان و سازها برای او سخن گفته؛ ۲۴. مجمع الغرایب (مجمع البحرین)، توصیف چشمه کم کشمیر و نواحی اطراف آن؛ ۲۵. مرآت العیوب (کاشف العیوب)، هجو یولچیخان تبریزی؛ ۲۶. مرآت الفتوح؛ سطور بالا؛ ۲۷. مرتفعات، داستانی است خیال‌انگیز درباره کشته شدن بلبل به دست شمع. ۲۸. مشابهات ربیعی (مشابهات بدیعی)، توصیف بهار. ۲۹. معراج الفصاحه، در توصیف تهور، شوکت، دیوان‌داری، فضیلت و سعادت بهادرخان، یکی از سرداران دکن، ۳۰. نمونه انشا (سیمین ورق)، مدح اورنگ‌زیب؛ ۳۱. وجدیه (وجدیه جان)، رساله‌ای است مسجع که با مثنوی‌ای ممزوج شده و در مورد موسیقی، سماع و ترجیح موسیقی هندی بر ایرانی سخن می‌گوید و دربردارنده مناظره‌ای از زبان حال سازهاست

(منزوی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۱۵۵-۱۹۳؛ rieu, 1881, pp. 743-744).

در متون منشور طغرا، واژگان هندی و اصطلاحات علوم و فنون گوناگون راه جسته. اصطلاحات موسیقی، عرفان، نجوم و کنایت در رسائل او بسامد بالایی دارد. نثر طغرا مصنوع، تفتنی و درآمیخته با شعر است و در آن، جملات و گروه‌های اسمی متقارن و مسجع، توصیفات گوناگون، استعاره‌های بعید و تشبیهات پیاپی به چشم می‌خورد (افشار، ۱۳۸۲، ص ۲۰۵؛ صفا، ۱۳۷۸، ص ۱۷۷۲). او اقتباس و تقلید در نثر و نظم را ناپسند می‌داند و برای ابداع الفاظ و مضامین جدید می‌کوشد (نک: طغرای مشهدی، ۱۲۶۶، ص ۳۲. این خصایص آثار طغرا را پیچیده نموده و برخی از ادبای هند را به نوشتن شروخی بر رسائل وی برانگیخته است؛ برای نمونه، می‌توان به شرح رسائل طغرا اثر قدرت الله اشاره کرد (نوشاهی، ۱۳۶۲، ص ۴۳۶).

#### ۴) انوارالمشارق و نسخ آن

طغرا در رساله *انوارالمشارق* به توصیف بهار، میخانه، موسیقی و آلات آن، ساقی و مغنی می‌پردازد. بخش پایانی این رساله شامل مناظره‌ای است از زبان سازها در مورد مسائل تفسیری، کلامی و مذهبی و مطالبی در مدح مرادبخش. در برخی از نسخ خطی، این بخش پایانی همچون رساله‌ای مجزا از *انوارالمشارق* کتابت و با عنوان «تسویلات» نامیده شده است (نک: منزوی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۱۶۸). این مسئله در یکی از نسخه بدل‌های ما هم به چشم می‌خورد، اما در نسخه‌ی اساس و دیگر نسخه بدل مورد استفاده ما، این متن به عنوان قسمتی از *انوارالمشارق* کتابت گردیده؛ در اکثر فهرس نیز به رساله‌ای با نام تسویلات اشاره نشده است؛ فلذا باید این تقسیم‌بندی را ناشی از خطا و یا تحریف بعضی از کاتبان به شمار آورد. در تصحیح انوارالمشارق از این نسخ استفاده کردیم:

۱. نسخه ۱۵۸۶ کتابخانه دیوان هند (ایندیا آفیس)، حاوی اشعار و ۲۴ رساله طغراست. به خط نستعلیق کتابت گردیده، مجدول است و دارای ۴۱۵ برگ. در ظهر آن، نقش مهری آمده، که نشانگر تاریخ ۱۱۳۲ است:

پس بی تردید نسخه کتابخانه دیوان هند متعلق به قرن دوازدهم و یا پیش از آن است. استاد قهرمان در تصحیح گزیده اشعار طغرا (ارغوان‌زار شفق) از این نسخه بهره برده و آن را معتبر و شاهانه دانسته (طغرای مشهدی، ۱۳۸۴، ص ۲۱). *انوارالمشارق* در ر- پ ۳۷۶ تا ۳۷۲ آن کتابت شده. ما همین دستنویس را اساس تصحیح قرار دادیم و آن را با نشانه «الف» مشخص کردیم.

۲. نسخه ۳۲۱۵ مجلس شورای اسلامی، شامل ۲۸ رساله طغراست. به خط نستعلیق کتابت شده، مذهب و مجدول، احتمالاً متعلق به قرن دوازده و دارای ۲۸۳ صفحه است (همان، ص ۷۹۷). *انوارالمشارق* در پ- ۹۴ تا ر- ۱۰۱ (صص ۱۸۵ تا ۱۹۸) آن درج شده. این نسخه را با نشانه «ب» مشخص کردیم.

۳. نسخه ۵۰۴۰ دانشگاه تهران، شامل ۲۵ رساله طغرا و سه اثر ظهوری ترشیزی است. به خط نستعلیق هندی و در قرن ۱۲-۱۳ کتابت گردیده و ۶۰۴ صفحه دارد (همان). کاتب این نسخه «دیشب که به روشنایی چراغ پیاله..... الخ» را به عنوان رساله‌ای مستقل از *انوارالمشارق* کتابت کرده، اما از ذکر نام این متن خودداری نموده (نک: سطور پیشین). *انوارالمشارق* در صفحات ۱۵۰ - ۱۶۱ و ۱۸۳ - ۱۹۸ این نسخه مندرج است. آن را با نشانه «ج» مشخص ساختیم.

### بسم الله الرحمن الرحيم

انوارالمشارق طغرا اگر به آسمان فصاحت ضیاء نمی‌داد، در خاورزمین انشاء از صبح بلاغت پرتو نمی افتاد.

ای جوش دل صراحی و جام از تو / شور سر نقل پخته و خام از تو  
در میکده چون باز شود چشمه خم / آبی که به هر سبو دهد کام از تو

شب‌نشینان بزم سخن به شراب حمد خالقی سرخوش‌اند که ساقی حکمتش پیاله ماه<sup>۱</sup> را از باده مهتاب  
لبریز ساخته و سحرخیزان مقام گفتن به سرود شکر صناعی ذوقی‌اند که مطرب قدرتش دایره چرخ را از  
پنجه آفتاب گرم نواخته. از پیمانه سنگین انعامش خار الباسان کوهسار درازافتاده سیاه‌مستی نشاط و از  
چغانه طوفان اکرامش آبی‌قبایان دریا بار به موج درآمده تازگی رقص انبساط. به تأثیر می‌شوقش عرق  
شبنم بر اندام گل قدح‌کش دویده و به صغیر نی ذوقش سبوی غنچه در مقام بلبل نواسنج رسیده. لب  
پیاله به اعلام او، گویای «انا اعطیناک الکوثر» و گوش صراحی به الهام او، شنوای «فصل لربک وانحر».

به دف گر ز لطفش نبودی سروش<sup>۱</sup> / نگشتی به قانون حق، پوست‌پوش  
تن نی چون از بند او تازه شد / نفس در گلویش ســـــر آوازه شد  
ز سوز فغانهای مجلس‌فروز / کند عود را دمکش عودسوز  
به دریوزه آن نوابخشش دف / نهد کاسه طنبوره<sup>۲</sup> بر روی کف  
خم باده را خاکساری<sup>۳</sup> ازو / سبو را کف آبیاری ازو  
به دست چمن داده از گل ایاغ / که بلبل ز هر سو شود تردماغ  
خم ارغوان را چو سامان کند / به زنجیرش از عشق پیچان کند  
برانگیخت بویی ز مینای سرو / که صد رنگ مستی دود بر تذرو  
به فرمان او در کف میگسار / گل جام گلبن شده زین بهار  
بهار است و دور می بی‌غمی / تر و خشک ساغرکش خرمی<sup>۴</sup>

از نشئه خاک، چمن چمن سرخوشی رنگارنگ دمیده و از مستی آب، گلشن گلشن تر دماغی گوناگون  
روییده. نسیم گلنار در خم‌خانه هوا، شراب سرخ می‌رساند و شمیم صدبرگ در مشربه فضا، باده زرد  
می‌چکاند. شاخ درختان ته گل<sup>۲</sup> همکاری به دست قوس قزح داده و پر طایران برگ سبز همچشمی در پیش  
طره شمشاد نهاده. گل سرخ اگر در کوچه‌باغ سعادت جلوه نمی‌نمود، «الورد الاحمر من عرقی» در شأن او

۱. ج: هاله.

۲. ج: گل ته.

صادر نمی‌بود. غنچه آل‌رنگ تا پای توکل خرمی به دامن کشیده است، برگ‌های راحت خویش را چون آل عبا یک‌جا جمع دیده است. از عکس لاله‌عذاران چمن، پرده سحاب گل‌بندی و از پرتو آتشین‌رویان گلشن، دایره آفتاب در تندی. مطربان مجلس باغ ترانه «فادخلوها خالدين» از نای منقار برآورده‌اند<sup>۱</sup> و مغنیان محفل راغ زمزمه «هذه جنات عدن» به موسیقار بال درآورده.

ماکوی بی‌ثقل نسیم در کارگاه اطلس گل، چپ و راست می‌دود و شانه بی‌وزن شمیم در تار و پود کمخای سنبل، پس و پیش می‌رود. جولاه<sup>۲</sup> نامیه اگر بدین قماش، رخت سرسبزی خواهد بافت، بزاز شاخچه از ابتیاعش در دکان نهال، رو نخواهد تافت<sup>۳</sup>. لوله‌پیچ غنچه را از نزاکت به چوب گز خارگل چه کار؟ و پرکاله نسرين را از لطافت به ذراع پر بلبل چه بازار؟ خیاط رطوبت هر چند سوزن ریشه بر حله برگ رسایی<sup>۴</sup> انگيخت، رشته ترقی در کف خرمی<sup>۵</sup> هنرش به مقدار گره شبنم نگسيخت. از خلعت‌کاری بهار، تن سرو و صنوبر عربانی نکشیده و از تشریف‌باری نیشان، بدن شمشاد و عرعر برهنگی ندیده. حله فیروزه‌ای<sup>۶</sup> تاک و چار از بخیه تازگی پرکار، جامه زمردی بید و سفیدار از آچیده<sup>۷</sup> خرمی<sup>۸</sup> طیار. تفسیر «و اليه المرجع و المآب» از چهره گلزار معلوم، ترجمه «انزلنا من السماء ماء» از جبهه سحاب مفهوم. باران شانه به موی سنبل گذاشته و شبنم آینه به روی گل داشته. موسم تر و تازگی نهال هنگام سرسبز شدن شمال، موضع پیمان‌رسانی لاله مقام سرخ‌رو گشتن زاله، گل کوزه ساقی را میراب شمارد، که چون شقایق جامش از خاک بردارد.

بده ساقی شراب ارغوانی	که گردد لاله‌گون رنگ خزانی
بهار فیض دارد شیشه تو	بود ریش چو نیسان پیشه تو
درین موسم قدح می‌روید از خاک	صراحی می‌دمد از شاخ هر تاک
اگر دودی به باغستان درآید	به رنگ دسته ریحان برآید
از آن نسرين سحرخیز امید است	که از صبح سعادت روسفید است
بیا مطرب به بلبل شو هماواز	دف گل کوک کن با پرده ساز

۱. ج: - اند.
۲. ج: - هده.
۳. ج: جولاهه.
۴. ج: بافت.
۵. ب. ج: رسانی.
۶. ج: خورمی.
۷. ج: فروزی؟
۸. ج: آچیده.
۹. ج: خورمی.
۱۰. ج: + و اليه.

زند گر غنچه حرفی از رخ گل  
ز رود بوستان بشنو ترانه  
به نیش<sup>۶</sup> خارا از<sup>۸</sup> این فصل طربخیز  
به من ده ساز و برگ گفت و گو قرض  
برآید از لبش آواز بلبل  
که شد موج و حباب او چغانه  
کند گل زخمه‌های نغمه‌آمیز<sup>۹</sup>  
که وصف گلشن<sup>۱۰</sup> میخانه شد فرض

درگاه پیر مغان به مرتبه‌ای عریض نگشته که سقای سحاب در آب‌پاشی، دریای عمان را خالی نکند و آستان میخانه به درجه‌ای طویل نشده که فراش آفتاب در خاک‌روبی، جاروب شعاع را در هم نکشد. راقمی که مدارش همه جا بر شکسته‌نویسی گذشته است، در تحریر این بنا به درستی خط مثل گشته است. نجار کارخانه فلک دانست که این قصر محتاج ستون نخواهد گردید، اگر نه به ارة بال ملک درخت سدره و طوبی را در باغ قدس می‌برید. معمار کاخ آسمان که بنایی را بر طاق بلند گذاشته، به جهت ایوان کهکشان، طرح از رواق این عمارت برداشته. دغدغه‌ناک حوادث را چون<sup>۱</sup> دست پناه‌طلبی به درش رسیده، از حلقه اش صدای «فمن دخله کان آمناً» شنیده. چون<sup>۲</sup> کتابه‌نویسش طلای وصف رواق‌نشینان در دوات ریخته، به تحریر «سقا هم ربهم شراباً طهوراً» کلک یاقوت<sup>۳</sup> انگیخته. نقاش مانی‌رقمش را پایه زور قلمی دست نداد که اگر به نم شراب، دیوار نشست کند، تصویر نتواند استاد.

چرخ به مشابعت خم باده، فیض‌رسان خلق دهر؛ قمر به مشاکلت قدح لبریز، نوربخش ده و شهر. ناهید به ذوق دختر رز، پرده چنگ بسته‌نگار ساخته، عطارد به شوق پسر مغ، به زلف‌سازی سطر نامه پرداخته. مریخ از نکبت شرابش علم به شیرگیری بیشه فلک، خورشید از رایحه کبابش دلیر در تیغ‌کشی سما و سمک. زحل به یکرنگی دربانش سیه‌مست رفعت گردیده، مشتری به یک‌جهتی منعانش به اوج نشئه سعادت رسیده. واعظ منحرف طبع که استقامت راه میکده از خلق نهفت، مشار الیه «هذا صراط مستقیم» را به چه طریق تواند گفت؟ طراحی که به نقاشی پیاله‌های چینی قلم برداشته، بر دور هر<sup>۴</sup> پیاله ای چند بیت به این رنگ نگاشته:<sup>۵</sup>

چون صراحی خون ما جوشیده از بس با شراب  
گر ز تیر غمزه‌ات سیخی<sup>۱۱</sup> تواند یافت دل  
چشم مستت را ز بخت جام‌گیری‌های ناز  
می‌رسد امروز نشئه، گر خورد فردا شراب  
کی تواند شد به بزم میکشان بی ما شراب؟  
بهر تعظیم کبابش می‌جهد از جا شراب

۱. الف: چمن؛ از سایر نسخ تصحیح شد.  
۲. الف: چمن؛ از سایر نسخ تصحیح شد.  
۳. الف: یاقوت؛ از سایر نسخ تصحیح شد.  
۴. ب: - هر.  
۵. ج: + غزل.



خال چون در سایه لعلت<sup>۱۲</sup> نجوید برگ عی  
تاجر ایران حسن از شانه سازد کشتی‌ای  
در رمیدن تا شبیه چشم مستت گشته‌اند  
کی بود با نامه او یک قلم کیفیتی

می‌تواند یافت از پایین گل، از بالا شراب  
گر به هند زلفت آرد از ره دریا شراب  
می‌چکد از آهوان بر دامن صحرا شراب  
تا نریزد در دوات خویشتن طغرا شراب

شراب دارویی نیست که اگر طبیب چرخ به آن پردازد، استخوان دوپاره صبح را به یک جرعه درست نسازد. چون عکس جامش به خونگرمی بر ابر فسرده‌دل تافته، جگر لخت‌لخت شفق ساز وصل خاطرخواه یافته. قاری مصحف گل که رفعت سرو مینا را می‌داند، «اصلها ثابت و فرعها فی السماء» را در شأن او می‌خواند. سایه قرابه شعاعی بر زمین نینداخت که هر ذره خاک را آفتاب نتواند ساخت. تا خطه بغداد به خط بغداد جام نسبتی<sup>۱</sup> دارد، در آن عیش آباد، هوا آب را بی‌نشئه نگذارد. هر گاه پیر گردون را از صبح، کف سستی بر دهن است؛ به قده شراب جهان‌آرا<sup>۲</sup>، صحیح‌ساز وجود خویشتن است. اگر فلاطون در سرزمین صاف کردن می‌عبور می‌نمود، از دولت پا فرورفتن به لای در هر قدمش خمی می‌بود. ققمم سبوها نائب مناب الهام غیبی؛ قلقل کدوها قائم مقام وحی لاریبی. پسته‌دهانی که به تماشای می‌عنابی پرداخته، بادام چشم خود را نهال پذیرایی نشئه ساخته. زهادی<sup>۳</sup> که بدین مهبط فیض پی نبرده‌اند، «ربنا ظلمنا انفسنا» را حالی خود شمرده‌اند. کاخی که دریاها را مکان تواند شد، میخانه است و ظرفی که چشمه‌ها را محمل تواند گشت، پیمانہ. اگر درین مصطبه، شکستی به مینا رسیده، درستی «إذا السماء انفطرت» هویدا گردیده، چون از خمی به قرابه، شراب زرد روان گشته، «والشمس تجری لمستقر لهما» به خاطر گذشته. چشم صراحی بر دست می‌فروش که به پای خمچه‌اش کی رسانند؟ و گوش پیاله بر آواز باده‌نوش که به سر مشربه‌اش کی خوانند؟ عطسه شیشه را نشئه صدای سلسبیل و صحیه بطک را مزه ندای جبرئیل.<sup>۴</sup>

بیا ساقی امشب به میخانه بین  
سپهری است این کاخ فرخنده‌پی  
بود باده خورشید این آسمان  
چه باده صفابخش صحن چمن  
فتد پرده غیب در پای خم  
که سازند ازو لای‌پالای خم

۱. ج: نسبت جام.

۲. ج: آزاد.

۳. ج: زهادانی.

۴. ج: + بیت.



مُغنی! بیا سیر میخانه کن	شراب سرودی به پیمانہ کن
درو مجمری گر کند ساز دود	شود از ترنم‌فروری چو عود
بود زین مقام پر از اهتزاز	چو کشکول غیچک، قدح نغمه‌ساز
ز بس خاکش از رود می گشته تر	گل صوت روییده <sup>۱</sup> از بام و در
به گلچینی نغمه گردد دو تاه	بر چار دیوار او پنج‌گاه
شد از فیض میخانه صحرا و شهر	مقام بساط طرب‌های دهر

محلّه‌ای نتوان دید که خامهٔ تعریفش صدای رود نگیرد و به کوچه‌ای نتوان رسید که نامهٔ توصیفش<sup>۱</sup> آواز دف نپذیرد. به مقتضای «لکل مقام مقال»، گوشه‌ای نیست که از قوال<sup>۲</sup> پرکار خالی بماند و شعبه‌خوان صوت و عمل پست را به بلندآوازی نرساند. روزی نرود که مطربان ترانه‌ای به مشایعتش نفرستند و شبی نیاید که مغنیان ترنمی به استقبالش روان نکنند. از رشتهٔ آواز گل، نغمه به مقام دسته شدن رسیده و از پردهٔ ساز طرح، زخمه سیرآهنگ نمایش گردیده. عود را تری‌های نغمه اگر به آب نمی‌انداخت، به آتش گرمی هنگامهٔ سرود می‌گذاخت. قانون در صفحهٔ طرب، به سطر‌سازی کف گشوده و از قلم مضراب، در تحریر صوت، ید بیضا نموده. طنبور اگر سربند خود به دست مطرب نمی‌داد، ترانهٔ راز دلش از پرده بیرون نمی‌افتاد. شترغو هر چند به سرکشی مضراب، زمام خود گسیخت، از مقام حجاز‌نواز به هیچ راه<sup>۳</sup> نتوانست گریخت. دوتار که از بست و گشاد یک‌تار خبر ندارد، قول «ان مع العسر یسرا» چون بر زبان آرد؟ موسیقار قطار چاه نی را بی نفع نگذاشته، به آب آن کاریز از کشت نغمه حاصل برداشته. چنگ کوزپشت اگر کج‌نهاد نمی‌بود، به تعظیم زخمهٔ مطرب، قامت راست می‌نمود. نای در این مقام است<sup>۴</sup> که لب بر لب مغنی گذارد، و به بند انگشت خشک‌شده، بوسهٔ تر شمارد. غیچک بزرگ و کوچک فوج غم را قتل ساخت و از تیرافکنی کمانش دو خانه را یک‌بار باخت. ریاب از ضعف تن، سر به زانوی مطرب نهاده، و از بی‌مغزی استخوان، مضراب به پوستش افتاده. ارغنون که به صوتش روح فلاطون تازه است، در علم تهی‌داشتن صندوق پرآوازه است. رود ساز و برگ فسون آهنگ به یکدیگر آمیخت، و از آب خشک‌بند<sup>۵</sup> صدای تر و تازه انگیخت. دف چنبرقد سفرهٔ چرمین در میان گسترده و بر کنارش غذایی به غیر طپانچه نخورده. جنتربس که رغبت شراب سرود داشت، پیش ساقی‌اش به یک دست، دو کدو گذاشت. مندل به آتش ذوق غلغل جوشید و صداهاى خامش به پختگی رسید. تال که تن به سرودپیمایی داده است، در مقام نشاط‌افزایی باده است.

۱. ج: به وصفش.

۲. الف. ب: قول؛ از ج تصحیح شد.

۳. ج: - راه.

۴. ج: - است.

۵. ج: خشک و تند.

طغانشاه می بر سر تخت جام  
چو آید برین تخت پر آب و تاب  
چرا شاه حسنش نخواند کسی؟  
گلی گشته کرسی نشین ایاغ  
چو انگور این باده ریزد به خاک  
مصفا شرابی که بی کذب و لاف  
شرابی که از نکهتش انجمن  
حبایش چو بر هم خورد از شمال  
ببین جام را همدم این شراب  
قدح چون نباشد بدین آب و رنگ  
کند کامرانی چه صبح و چه شام  
نهد بر سر خویش تاج حباب  
که دارد سپاه طراوت بسی  
که می‌سوزد از عشق او لاله داغ  
گشاید به برچیدنش دست تاک  
بود درد دردش به از صاف صاف  
گل سرخوشی افکند بر چمن  
طربریز افغان شود همچو تال  
ندیدی اگر بدر با آفتاب  
که دارد به کف ساقی شوخ و سنگ

آفتاب از مشابیهت رویش به شرف پرستش رسیده و هلال از مناسبت ابرویش سعادت انگشت‌نمایی دیده. تا سواد زلفش به بیاض گردن درنیامد، رمز «یولج<sup>۲</sup> اللیل فی النهار» از ابهام برنیامد<sup>۳</sup> و تا روشنی چهره اش به تاریکی خط ننهفت، کنایه «یولج<sup>۴</sup> النهار فی اللیل» وضوح نپذیرفت. در انجمن وصالش، چراغ مهتاب بی پروانگی راه نداد و در چمن خیالش، گل آفتاب بی عندلیبی پا نگذارد. دختر رز که پسر یعقوب را به نظر درنیآورده، به شوق دیدنش از دریچه قدح سر برآورده. شاهد گل آرزومند هم‌مجلس بودن، ندیم بلبل هوسناک مصاحبت نمودن. تمکین<sup>۵</sup> پاسنگ شوخی نگاه، راست‌مزگی<sup>۶</sup> تابع کجی کلاه. نزاکت<sup>۷</sup> خانه‌زاد سخن، ملاحظت<sup>۸</sup> نمک‌پرور دهن. گشودن چشم مستانه باز کردن در میخانه. ماه نو ابرو با آفتاب هم‌زانو. کاکل عنبرین<sup>۹</sup> شمامه<sup>۱۰</sup> دست‌چین<sup>۱۱</sup>.

گلستان غنچه‌ای از باغ رویش  
قدح در دست او از لاله‌کاری  
شراب از پرتو آن ماه‌پاره  
نگاهش تیر روی ترکش ناز  
کند یاقوت بهر نیک‌نامی  
به دفتربندی سودای آن گل  
چو وصفش را قلم بر صفحه بنوشت  
چمن برگی ز سنبل‌زار مویش  
بود سرمشق جوی نوبهاری  
کند هر قطره خود را ستاره  
خندنگ غمزهاش در عین انداز  
به پیش لعل می‌گونش، غلامی  
طناب از طره خود تافت<sup>۱۲</sup> سنبل  
سخن از نقطه تخم تازگی کشت

۱. ج: درنیاید.
۲. ج: تولج.
۳. ج: برنیاید.
۴. ج: تولج.
۵. ج: + مثنوی.

به تعریف مغنی هم ز خامه  
توان گلریز شد بر روی نامه

معمار خلقت خاک وجودش را به آب چشمه نور سرشته و کاتب قسمت خط ناصیه‌اش را به کلک مژه حور نوشته. اگر نقاش صنع سفیداب و لعلی از گوهر و یاقوت به کار نمی‌برد، خامه ایجاد در چهره‌گشایی او به رنگ لایق بر نمی‌خورد. هوای گل رویش، به ملکیت، در دست پر افشانی عندلیبان و فضای سنبل مویش، به میراث، در کف بال آگشایی فاختگان. «واللیل اذا یغشی» سوگندی است به شب زلف معبرش، «و النهار اذا تجلی» قسمی است به روز چهره منورش. پردگی سرودی که از داود رخ پوشیده، به مقام دمسازی او بی‌حجابانه دیده. گلبرگ لب به آهنگ بلبلان گشادن معنی سرود به یاد مستان دادن. نسیمی که به چمن رخسارش درآید، از عهده‌شناسی خرمی<sup>۳</sup> کی برآید؟ به شوخی آن خوش‌ادا، تمکین دل و جان فدا. از مشاهده خرام، کار هوش تمام. کاکل مشکین سراسر گرد جبین. از هلال تا ابرو، تفاوت به چند مو.<sup>۴</sup>

ز هر تار است چاکی در دل ساز	به عشق آن بت مرغوله‌پرداز
گل خورشید گردد از کف او	اگر مشت خسی باشد دف او
مقام غنچه گیرد خار مضراب	کند چون رود را دمسازی آب
نی از لعلش کند یاقوت‌پاشی	ز رنگین نغمه‌های دلخراشی
شده تسبیح تار چنگ زهره	به یاد نیلم خالش ز مهره
که مگذر در رقم از دامن جیم	خط سبزش به ریحان داد تعلیم
بود مجموعه‌ای از آتش داغ	شقایق بی‌خط او در کف باغ
که راتبخوار بزم صبحگاه است <sup>۶</sup>	گل رویش از آن در رنگ ماه <sup>۱۵</sup> است

\*\*\*

دیشب که به روشنایی چراغ پیاله، چنگ مطالعه قواعد صدا می‌نمود و نای به خواندن مقاصد صوت مشغول بود؛ به قانونی که مقام‌گزینان دایره بزم وحدت، مستفید نغمه بیان توانند گشت، بعضی سازها را از تندی طبع مضراب و دقت ذهن تار، بحثی<sup>۵</sup> بر زبان سرود گذشت. اگر مطربانه این حق سرا شمه‌ای از آن به ترنم شرح درآرد، پرده‌شناس تحقیق از مقام گفتار خارج نمی‌شمارد<sup>۷</sup>.

اینجا رقم از تکلم ساز بود	کلکم ز صریر نغمه‌پرداز بود
آهنگ صدای کاغذ و جوش دوات	گر بسته‌نگار نیست، شهناز <sup>۱۷</sup> بود

۱. ج: بر.
۲. ج: باد.
۳. ج: خورمی.
۴. ج: + مثنوی.
۵. ج: لحنی.
۶. ج: می شمارد.
۷. ج: + رباعی.

عود به این شبهه، مرغوله‌ریز شد که در قول سازنده کارها، «لیس بظلام للعبید» شعبه وقوع یافته؛ ظلام به قانون صرفی، صیغه مبالغه است و نزد عرب و عجم<sup>۱</sup> به معنی بسیار ظلم‌کننده. بر عشاق تفسیر حسینی نهفته نخواهد بود که نفی بسیاری ظلم ترانه‌ای نیست که به زمزمه‌اش نفی کمی ظلم آهنگ لزوم تواند یافت. هرگاه از قول آن کارساز، نفی مطلق ظلم به مقام تفهم درنیاید، خواننده بزم اعتقاد چگونه به سرود تصدیق عدل او لب صوت گشاید؟

رود به این جواب ترصدا گشت که عجمی‌زبانان عربی‌فهم که از راستی طبع، بلندآوازه عراق‌اند و از عبارت‌سازی، نغمه‌یاب<sup>۲</sup> تحسین اهل حجاز، در قول فصحای عرب این قانون را یافته‌اند که هرگاه ترنم نفی در صیغه مبالغه به اصل فعل صوت انضمام گیرد، مبالغه آن صیغه به ترنم نفی، صدای تعلق می‌پذیرد. چون قول سازنده کارها به اصطلاح آن عشاق فصاحت است، لهذا در مقام تفسیر «لیس بظلام للعبید»، قانون مذکور را ملحوظ داشته‌اند. زمزمه حل عبارت چون بدین قانون صدا پذیرفت، در بزمگاه قول حق، مخالف بحث<sup>۳</sup> خویش را خواهد نهفت.

غیچک نیز در جواب نغمه‌پرداز شد که اگر سازنده کارها بر کوچک و بزرگ آهنگ ظلم روا می‌داشت، چون هر صفت آن نوابخش در مقام کمال است، این صفت نیز در مقام کمال می‌بود و ترنم اطلاقش بر ذات سرودآفرین او به صیغه مبالغه صوت‌پذیر می‌شد؛ بنابراین زمزمه، هر گاه نفی صفت ظلم در قول او مراد باشد، لاجرم سرود نفی به معنی ظلام تعلق آهنگ خواهد گرفت. لله الحمد که نغمه تعدی به پرده ساز تقدیرش راه ندارد<sup>۴</sup> و گوشه‌گیران را به مقتضای شعبه یاری، در هیچ مقامی فرو نمی‌گذارد:<sup>۵</sup>

یاری دارم کزو حیاتم بر پاست  
بامن همه سو مانند هواست  
تنها نگذارم ز بسیاری لطف  
هر جا که روم، پیشتر از من آنجاست

رباب بدین شبهه مترنم گردید که ترانه «لولاک لما خلقت الافلاک» از سازنده کارها در شأن قوال شریعت، صادر شده است؛ اگر نغمه اش پرده راستی می‌داشت و<sup>۶</sup> رقص وجود افلاک از برای آن زیب دایره حیات می‌بود، هرگاه مقام‌گزین خلوت عدم گردید، می‌بایست که در بزم وجود، افلاک از رقص بازمانند و حال آنکه به اصول بقا می‌رقصند.

۱. ج: - و عجم.

۲. ج: باب.

۳. ب: بخت.

۴. الف: نداد؛ از سایر نسخ تصحیح شد.

۵. ج: + رباعی.

۶. ج: - و.

قانون<sup>۱</sup> بدین جواب زمزمه کرد که به موجب سرود «انا و علی من نور واحد» بعد از رخ نهفتن قوال شریعت، ساقی کوثر در بزم وجود به منزله او بود؛ لهذا رقصان افلاک گوشه‌گیر عدم نشدند و چون مقامات دوازده امام به حسب شعبه هدایت یکی است، از بلندآوازه امامت این دور تا ساقی کوثر هر یک به منزله دیگری، نوابخش انجمن هستی گشتند. ازین ترنم ظاهر شد که باده‌پیمای هدایت باقی، یعنی صاحب الامر به منزله آن نوازنده امتان است؛ وقتی که مقام‌گزین رحلت شود، یقین که بزم گیتی خلل‌پذیر خواهد بود و بنابر قول «إذا السماء انشقت» افلاک رقص‌پیشه چون جلال دایره پاره‌پاره خواهند شد.

موسیقار هم در جواب خوش‌خوان شده، گفت: نغمه‌سنجان تفسیر که به شعبه‌دانی فروع و اصول ضرب‌المثل‌اند و در دایره بحث دین، مخالف ثقیل‌گو را خفیف می‌سازند، همه درین قول متفق‌اند که زمزمه «اول ما خلق الله النور<sup>۲</sup>» ترنمی است اشاره به نور قوال شریعت؛ هرگاه سرود تحقیق چنین صوت‌پذیر شد، می‌توان سراپید که مراد سازنده کارها از ترانه «لولاک لما خلقت الافلاک» این نغمه است که اگر نور تمام سرور تو باعث آهنگ ایجاد نمی‌بود، ارغنون افلاک را در بزمگاه آفرینش به مضراب خاتمت نمی‌نواختیم و نغمات وجود بزرگ و کوچک شش جهت از<sup>۳</sup> هفت پرده چرخ به مقام ظهور نمی‌رسید.<sup>۴</sup>

بی نور محمد اقتدا نتوان کرد / بی ماه رخس یاد صفا نتوان کرد  
در پرده به او همیشه می‌بازم عشق / دانم که رقابت به خدا نتوان کرد

طنبوره<sup>۵</sup> از پرده شبهه‌سرای گشت: مقریان همایون سرود عجم که از یک آهنگشان دو نغمه سه‌گاه نوابخش چار حد عراق است، در پنج‌گاه نماز، بانگ «علی ولی الله» را جزء اذان می‌خوانند؛ اگر این قول مقام جزئیّت می‌داشت، چرا مؤذنان راست‌خوان عرب از خلق نهفته، در عهد رسول حجازی نمی‌سراییدند تا آوازه به شش جهت رسد و در هفت اقلیم، شعبه نزاع از گوشه به میان عشاق دین نیاید؟

کمانچه تیر جواب بر نشان آهنگ زد که مدتی بانگ «محمد رسول<sup>۶</sup> الله» از ناسازی مخالف در زیر زمین به پرده وقوع می‌رسید؛ وقتی که سرآوازه «انا نبی بالسیف» گوشزد بزرگ و کوچک گردید، مخالف از غالب شدن ترس مغلوب گشته، این قول در روی زمین، مقام خواندن پذیرفت و زنگوله شهرت از حجاز به همه

۱. ب: بریط.
۲. ج: نوری.
۳. ج: به.
۴. ج: + رباعی.
۵. ج: طنبور.
۶. ج: شبیه.
۷. ج: الرسول.

جا رسیده، در اصفهان و نیریز<sup>۱</sup> و نسا<sup>۲</sup> و زابل و باقی مقامات حصارگزینان اسلام خوانده شد. اگر سیف نبوی<sup>۳</sup> در آهنگ رواجش مرغوله‌ریز خون خارجیان نمی گشت، از ساز منع آن قدر شعبه فساد می‌انگيختند که مؤذن در گوشهٔ عراق عرب، جرئت خواندن نتواند کرد تا به میان عراق عجم چه رسد؛ پس بی‌ضرب تیغ، بانگ «محمد رسول<sup>۴</sup> الله» پیش نرفت، بانگ «علی ولی‌الله<sup>۵</sup>» چه قسم پیش می‌رفت؟

ارغنون هم در جواب به فغان درآمد که به<sup>۶</sup> موجب زمزمه «انا و علی من نور واحد»، یگانگی محمد و علی نزد عرب و عجم ثابت است و عشاق نغمه حق را که شناسای دوگاه حرمین و دانای چارگاه ارکان کعبه‌اند، در راستی این ترنم شکی نیست؛ بنابراین قول، هر وقت بانگ «محمد رسول الله» در پنج‌گاه نماز صدای وقوع پذیرفته باشد، بانگ «علی نبی‌الله» آهنگ صدور پذیرفته است، چه جای بانگ «علی ولی‌الله»؛ چون خواندن آن کلمه متضمن خواندن این کلمه بود، مؤذنان عرب به این ترنم نشدند. اگر مؤذنان عجم قانون ایشان را از چنگ گذاشته، به این ترنم شوند، خارج مقام نیست، بلکه<sup>۷</sup> تصریح «ما علم ضمناً» عملی<sup>۸</sup> است به ساز فصاحت نواخت؛ لهذا در قول «سبحان الذی اسری بعبده لیلاً» صوت<sup>۹</sup> وقوع یافته، ترنم لفظ «اسری» شامل ترنم معنی «لیلاً» بود، به جهت نغمه وضوح<sup>۱۰</sup>، علی‌حده، ترنم‌پذیر گشت. هرگاه سازندهٔ قرآن این عمل به کار برده باشد، خوانندهٔ اذان چرا به کار نتواند برد؟

نی انبان ترنم شد که غیر ساقی کوثر که رتبه اش از مقام امکان<sup>۱۱</sup> گذشته، احدی از بزم‌شینان وجود بلندآوازه تشبیه<sup>۱۲</sup> سازندهٔ کارها نگشته؛ هرگاه آن حضرت را در مقام خدا پرستش توان نمود، در شعبه پیغمبری او مضایقه کردن خارج خواهد بود.<sup>۱۳</sup>

دل گفت: علی را به الهی پرست  
با پیر خرد صلاح دیدم گفتا:

جان گفت به آسمان‌پناهی پرست  
واصل شده را به هرچه خواهی پرست

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

۱. ج: تبریز.
۲. ج: نیشابور.
۳. ج: نبودی.
۴. ج: الرسول.
۵. ب: - الله.
۶. ج: - به.
۷. ج: بلک.
۸. ج: علمی.
۹. ج: صورت.
۱۰. الف: وضوح، از سایر نسخ تصحیح شد.
۱۱. ج: - امکان.
۱۲. ج: تشبیه.
۱۳. ج: + رباعی.

طغرا! مسموع بودن این نکات موقوف است بر تصدیق دانش‌مآبی که خم فلاطونی در میخانه تحقیقش سرشار واردات سماوی گردیده<sup>۱</sup> و جام جمشیدی از پیمانۀ تدقیقش به لبریز شدن جهان‌نمایی رسیده<sup>۲</sup>؛ یعنی دیباچه‌طراز مجسطی اقبال و خاتمه‌پرداز تذکرۀ اجلال، اسطرلاب‌بین مشرق خلافت و ارتفاع‌گزین آفتاب سلطنت، دانای زیج حکمرانی و عالم تقویم جهانبانی، علامۀ تسخیر بحر و بر و ذوفنون گرفتن خشک و تر، مروج شرع مصطفوی<sup>۳</sup> و حامی طریق مرتضوی<sup>۴</sup>، سکندر ملایک‌سپاه، سلیمان عرش‌بارگاه<sup>۵</sup>.

حضرت ظل‌الهی، خسرو گردون چشم  
آن جهانگیری که از بهر رواج دین حق  
چون سپر سازد علی‌بند حمایت‌پروری  
تا تواند در رکاب او سبک‌رو شد فلک  
پیش سراج قضا بهر عنان توسنش  
از هلال انگشت خدمت می‌نهد بر چشم خود  
ابر اگر خیزد ز دریای ضمیر روشنش  
چون رسد نیلوفر گردون به برگ عیش او  
هفت اختر<sup>۶</sup> چون نگردد تابعش در شش جه

کز ازل گردیده اورنگش سپهر زرنگار  
تیغ او در هند شد نایب مناب ذوالفقار  
کی تن گلهای آل افتد به زیر رمح خار  
بر میان خویش دامن از افق کرد<sup>۸</sup> استوا  
تسمۀ برق آورد دباغ<sup>۹</sup> ابر نوبها  
مهر را گوید چو از کان<sup>۱۰</sup> بهر بخشش زر بیا  
می‌تواند گشت در باغ جهان خورشیدبار  
جمع سازد خویش از از بهر عزت غنچه‌وار  
نه فلک شد پیروش از اعتقاد هشت و چار

\*\*\*

بر در (بار) ۲۲<sup>۳</sup> که چرخ کت ات  
شاه را پالکی بدین صفت است  
اگر تمامی نی کهکشان به طلای مهر ملمع می‌بود، در جنب بانس پالکی‌اش، از کم‌زینتی رفعت  
نمی‌نمود. نجار کرسی فلک چون آلت آن عرش‌پایه را تراشیده، از تیشۀ عیسی‌دم صدای ذکر ااره در  
کارخانه قدس پیچیده. صندل صبح نشاط از رنگ تختگی‌اش سفیدروی آفاق گردید<sup>۷</sup> و عود شام انبساط از  
بوی پایگی‌اش<sup>۸</sup> به عطر جهانگیری رسید<sup>۹</sup>. بش سیمین هلال اگر قابل میخ آن بودی، مهر به برمه شعاع،  
طرفینش را سوراخ نمودی. حلقۀ زرین هاله اگر لایق بند آن می‌افتاد، ماه به سوهان ارتفاع، ضخامتش  
را تخفیف می‌داد. از دیبای چتری‌اش اطلس کلاه خورشید طرح شرافت اندوخته و از تارهای<sup>۱۰</sup> علاقه‌اش

۱. ج: گردید.

۲. ج: رسید.

۳. ج: مصطفی.

۴. ج: مرتضی.

۵. ج: + غزل.

۶. ج: نمی بود.

۷. ج: گردیده.

۸. ج: نکهتش.

۹. ج: رسیده.

۱۰. الف: تارهای؛ از سایر نسخ تصحیح شد.



ابریشم پرده ناهید نقش سعادت آموخته. ده عقل از طاس قمر گریال<sup>۱</sup> نواز وقت سواری و نه چرخ از نطاق  
افق کمر بسته پالکی برداری.

بر درگه او<sup>۲</sup>، خود آمدن حال فل  
هرگز نفرستاده به دنبال فلک  
از بس که کشیده بار کهاری او  
گردیده کبود دوش اجلال فلک

\*\*\*

چون بساط زبان کم آلات است  
دل به وصف شجاعتش مات است

در شطرنج عرصه رزم، اسب خود را خانه‌خانه می‌جهاند و به ضرب پیش‌تازی فیل، عدو را کوچه کوچه  
پس می‌دواند. از نهایت حریفی در طرح دادن آلت جنگ دلیر افتاده و از غایت سرکوبی، استخوان بزرگ  
خصم را خردی<sup>۳</sup> بیدق داده. این قسم که منصوبه گیر و دارش از هر جانب رخ‌نماست، پادشاه طرف غنیم  
اگر به عرای قیدش درآید بجاست. چون رنگ‌باخته حرب از بیم دستبردش بساط گریز چیده، مهره وجود  
خود را مضروب طعن «لا ینفعکم الفرار» دیده. فرزند جدالش به قائمی‌ای دست به هم نداد که دشمن  
سست‌پا به بازندگی عجز تواند گشاد. از پیاده‌دوانی بهرام چوبین را مضطرب ساخته و از پیل‌رانی شاهرخ را  
در معرض مات انداخته.

دارد ز شط نبرده تا نیل سوار  
دشمن چه کند به زور یک میل سوار؟  
افتد به زمین ز اسب خود رستم عهد  
از هیبت او، چو گشت بر فیل سوار

\*\*\*

بهر تحسین فوج ایرانیش  
می‌کنم شرح جنگ تورانش

«والیل اذا عسعس» اشارتی به شبگیری سپاهش که روز روشن بر مخالف<sup>۴</sup> تاریک ساخته؛ «و الصبح  
اذا تنفس» عبارتی از سحرخیزی لوایش که تا شام رزم پرتو نصرت انداخته. چون شمشیر چغتای<sup>۵</sup> لب به  
سرگذشت اوزبک گشاید، حرفهای خون‌چکان از زبان کجش راست برآید. طول میدان شش جهت جای  
عرض دیدن یک طایفه کمانداران و سیاهی دوات هفت چرخ صرف برات نیم فرقه تفنگچیان. چون در سر  
ماه تیر به شلیک تفنگ می‌پردازد، از کثرت گلوله، نیرماه را تفنگ ماه می‌سازد. آتشی که به باد سپاهش  
برافروزد، آب خاکدان دهر را بسوزد. در حربگاه تورانی، چون ساز جدال نموده، نفیرچی هندستانی<sup>۶</sup> به نوازش

۱. ج: گهریال.

۲. ج: خوردی.

۳. ج: غنیم.

۴. ج: جغتای.

۵. ج: هندوستانی.

این سرود لب گشوده:<sup>۱</sup>

با فوج تو سلطان بدخشان چه کند؟      با شیردلان مرد هراسان چه کند؟  
شد بلخ به گرد سپهت زیر و زیر      گر نگریزد از تو ندرخان، چه کند؟

\*\*\*

تا حمیت رسد به مدح‌گزین      می‌کند<sup>۲</sup> وصف غیرت شه دی

در گلستانی که ساز و برگ ناموس‌پروری چیده، بلبل از بیم کره خاردار به جانب گل ندیده. غنچه باغش در بوتۀ شرم یک‌تایی ای نپذیرفت که عندلیب بر شاخ وحدت، «انا الورد» تواند گفت. به مذهب نرگس چمنش، رخ گشودن گل بی‌حیایی است و به ملت سبزه گلشنش، ساق نمودن سنبل رسوایی. بی نسیم نشاط‌آمیز حکمش چنار دستک راه اصول به رقاص برگ ندهد و بی شمال طرب‌انگیز امرش عرعر پیچۀ نواسازی بر نی شاخ نهد. به ذوق راغب شدنش، لاله سرمه حیا در چشم می‌کشد و به شوق مایل گشتنش، سبزه و سمه شرم به ابرو می‌نهد. چون طبع مجردش به عقد دختر رزخواهان گشته، نکاح‌بند بهار بی‌خبر مادرش قباله نوشته.<sup>۲</sup>

در کوچه باغ عیش آن چرخ‌نگین      گر بگریزد ز بهلبان، گاو زمین  
بر پای خورد از سم خود خار عناد      بر سر بیند ز شاخ خود خفچه کین

\*\*\*

نغمه چون نی به خامه آرد راه |      وقت تحریر وصف مجلس شاه

در بزمگاهش، آنچه در شمار نیاید، ساز نشاط است و چیزی که (به)<sup>۳</sup> حساب نیاید، برگ انبساط. شمع‌های نسترن‌فام را فتیله از تار زلف سنبل و چراغ‌های شقایق‌اندام را روغن از تخم خال گل. به عطرافشانی مجمرهای طراوت‌پذیر، شام محفلش عنبر است و صبحش عبیر. شراب مینای فلک به جام نصیبش مزه‌ناک ریخته و کباب نسر طایر به خوان قسمتش نمکین آمیخته. چنین که ساقی و مطرب جهان‌تاب را مطیع خود نمود، قول «و<sup>۴</sup> سخر الشمس و القمر» در شأن او تواند بود. نغمه سرودخوانان با دف خورشید گرم نواخت افتاده و زخمه سازنوازان با چنگ ناهید آواز کوک داده. اگر خواندن این ترانه از صد قوال وقوع پذیرد، به موافقت ضرب و نطق، مقام یک صدا می‌گیرد:<sup>۵</sup>

کسی چون قدح ذوق‌پیما نشست      که زانو به زانوی مینا نشست

۱. ج: + رباعی.

۲. ج: + رباعی.

۳. از ج افزوده شد.

۴. ج: - و.

۵. ج: + غزل.

به خدمت شد استاده گلریز جام  
نماند از گل شوخی‌اش بر قرار  
شرر در میان دست و پا کرد گم  
به دودی‌کشان همنشین بود شمع  
نخیزد به شور قیامت ز جای  
بهرام نقیب عرصه جنگش باد  
چون ساقی دوران دهدش باده عیش  
چو در مجلس آن سرو رعنا نشست  
اگر نقش تصویر دیا نشست  
چو تیر نگاهش به خارا نشست  
ز تعلیم پروانه، تنها نشست  
به میخانه هر کس چو طغرا نشست  
ناهید ز مطربان گلرنگش باد  
ساغر ز هلال عید در چنگش باد<sup>۲۶</sup>

چون ساز بزم فردوس قرینش از آن زیاده است که کم‌حوصلگان شراب تعداد آن توانند چشید، مزه درین است که خود را به خمار عاجزی گرفتار نمایند و به نشئه‌یابی صهبای دعا، کف دل گشایند<sup>۱</sup>

### منابع:

۱. آزاد بلگرامی، غلامعلی بن نوح، (۱۳۳۱) سرو آزاد، حیدرآباد: کتبخانه آصفیه.
۲. اته، هرمان، (۱۳۳۷) تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضازاده شفق، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳. افشار، ایرج، (۱۳۸۲) «اصطلاحات مربوط به کاغذ و خط و نسخه در پریخانه و قصاید طغرای مشهدی»، نامه بهارستان، دفتر ۷-۸ / سال ۴، تهران: صص ۲۰۵-۲۲۱.
۴. حائری، عبدالحسین، (۱۳۴۷) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۱۰، تهران: کتابخانه مجلس شورای ملی.
۵. راشدی، سید حسام الدین، (۱۳۴۶) تذکره شعرای کشمیر، ج ۲، کراچی: بشیر احمد نذیر.
۶. صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۸) تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، چ ۱۴، تهران: فردوس.
۷. طغرای مشهدی، (۱۲۶۶) رسائل طغرا (چاپ سنگی)، تصحیح خواجه محمد مرتضی، کانپور: مطبع مصطفایی.
۸. همو، (۱۳۸۴) ارغوان‌زار شفق (برگزیده دیوان طغرای مشهدی)، چ ۱، تصحیح محمد قهرمان، تهران: امیر کبیر.
۹. قهرمان، محمد، (۱۳۸۲) تجلی امام علی (ع) در شعر طغرای مشهدی، چ ۱، مشهد: جلیل.
۱۰. گلچین معانی، احمد، (۱۳۶۸) تذکره پیمانه، چ ۱، تهران: سنایی.
۱۱. -، (۱۳۶۹) کاروان هند، ج ۱، چ ۱، مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۲. گوپامای، محمد قدرت‌الله، (۱۳۳۶) تذکره نتایج الافکار، بمبئی: اردشیر بنشاهی.
۱۳. منزوی، احمد، (۱۳۶۵-۱۳۶۶) فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۵ و ۷، ۸ اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۱۴. همو، (۱۳۴۸) فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران: موسسه فرهنگی منطقه ای.
۱۵. نوشاهی، سید عارف، (۱۳۶۲) فهرست نسخه‌های خطی موزه ملی پاکستان، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی

۱. ج: + غزل.

ایران و پاکستان.

16. Rieu, charles, (1881) *Catalogue of the Persian manuscripts in the British museum.*  
v 2. London.

### پی نوشت‌ها:

۱. ج: به دف گر نکردی ز وحدت خروش.
۲. ج: پر.
۳. ج: طنبور.
۴. ج: جان گساری.
۵. ج: خورمی.
۶. ج: دشنه.
۷. ب: پیش.
۸. ج: - از.
۹. ج: زخمه های نغمه آمیز.
۱۰. ج: + و.
۱۱. ج: سختی.
۱۲. ج: زلفت.
۱۳. ب: روینده.
۱۴. ج: ساخت.
۱۵. ج: کاه.
۱۶. در نسخه ج، از اینجا به بعد به عنوان رساله‌ای مجزا از *انوارالمشارق* کتابت شده است (نک: مقدمه).
۱۷. ج: شهباز.
۱۸. ج: بست.
۱۹. ج: در باغ.
۲۰. ب: ارکان.
۲۱. ج: کوکب.
۲۲. از الف محو شده بود، از ب افزوده شد.
۲۳. ج: بر دربار او.
۲۴. ج: آن.
۲۵. ج: می کنم.
۲۶. ب: + تمت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

بسم الله الرحمن الرحيم

انوارالمشارق الخیر فکر آسمان فضا است چنانچه در دغا و زردی نیش از صبح بلاغت پر توئی

ای چشمش دل صراحی و جام از تو	شور بر لبش نخل پنجه و خام از تو
در مسک چون باز شد و چمنم	آبی که بر بس بود و هد کام از تو

شب نشینان بزم سخن بستراب حمد حالتی سر خوش اندک کلمه پیش ساله  
گله از باوه قناری بر ساز خست و سخن خیزان مقام کفن بسود و شکر صانع

ذوقی بنده که مطرب قدش ابرو حسن رخ را از پنجه آفتاب کرم نو آید  
از پنهان بگین افغانش خارا لبسان که مساز در از افتاد و سبب استی قنار

و از چغانه طوفان اگر امش آبی قبا بان در با ناز موج در اده نازکی رض  
افساط بنا نیر می شو قش غرق بشنم بر اندام کل فتح کش دو دیده و بصیر

فی ذوقش سوی قنچه در مقام میل نو اسنج رسیده لب بیله با علام  
کوی ای انا اطمینان الکوثر و که نش صراخی با لجام از شنو ای فصل آریک و کثر

بسم الله الرحمن الرحيم

انوارالمشارق طغرای اکرامه انوار صفت خیر المیزان  
 در خاور زمین انشا از صبح با غایت بر تاملی اوقاد  
 ای جوشن صراحی جام از تو شور بر نقل بخت و خاتم از تو  
 در سیکده چون ناز شود پندم ای که هر سه بود حکام از تو  
 شیشه نیان بزم سخن بشرب حمد خالق سرخوش اندک ساقی حکمتش سیاله ماه از اباده منتاب بر سر خسته  
 و سحر خیزان مقام گفتن بهر و در شکر صانع ذوقی اندک مطرب قدش دایره چرخ را از نوحه آفتاب کم  
 نواخته از پیمان سکین انعامش خارا لباسان کوهسار در از اوقاده سیاه پستی نشاط و از چرخ  
 طوفان اگر امش آبی قبا یان دریا بار بوج درآمده تازگی رقص نسا طبا شیر می شوش عرق شبنم از تو  
 کل قد حاکش و دیده و بصفیر می ذوقش سبوی غنچه در مقام بدیل نوا سنج رسیده لب پال با اعلام  
 کویای انا اعطیناک الکوثر و کوش صراحی بالهام او ششوی فصل لربک و آخره

بند کز لطفش بودی	کشتت تفان من پویش	من چو از بند او تار شد	نفس در کلوش بر او زده شد
ز سوز فغانهای مجازت	کنده در او کاشخ و دسوز	بدر یوزه آن نوا بخش	هند کار طنبور بر روی
خم باده را خاکسار از تو	سبک کف ابیاری از تو	بست چرخ او از گل باغ	که بدیل زهر سوش و در باغ
خم از غول از چو سامان کند	بزنجیرش از عشق بچان کند	بر انجیت بویی زین باغ	که صد ناکستی و دور بند
بنام او در کف سیکسار	کل جام کلبه شده زین باغ	بهارت و دوری زنجی	ز خوشک ساعه گش خرمی

از نشأ خاک چمن چمن سرخوشی ز کجای ناک دمیده و از پستی آب گلشن گلشن زرد ماعی کون کون روئید  
 نسیم کلنار در رخساره هوا اثر لب سبز می رساند و نسیم صد برگ در شرب فضا باده زرد می چکاند شام و در  
 تیه گل همکاری بدست قوس فرخ داده و پر طایران برک بهر چشمی در پیش طره شمشاد نهاده و کل سبز  
 اگر در کوه چه باغ سعادت جلوه مینماید و الورد الا حرمی در شان او صاد و نیشود و غنچه آل رنگ تابی  
 تو گل شرمی بدامن کشیده است برکنای راحت خویش را چون آل عبا یکجا جمع دیده است از عکس لا اغداران  
 پرده سحاب کلبندی و از پر تو آستین رویان گلشن دایره آفتاب در زندی مطربان مجلس باغ ترانه  
 فادخلو با خالین از نای منتقار بر آورده اند و معنیان محفل راغ ز فرود نه چنات عدن بموسیقار بال  
 در آورده ماکوی بی نقل نسیم در کارگاه اطلس گل چپ و راست میدود و شادابی وزن نسیم در تار و پود  
 کجای سبیل پس پیش می رود و جوله نامیه که بدین قماش رخت سر سبزی خواهد یافت بر از شاخچه از آب تبار  
 در دکان نمال رو نخواهد یافت لوله سبج غنچه را از نازکت بچکد خار گل چه کاره و پر کاله نسیم را از لطافت  
 بندراج پربل چه بازار خیاط رطوبت هر چند سوئل ریش بر چکه برک ساقی از کجیت در شیشه ترقی در کف خرمی

پیام بهارستان / ۳، ش، ۱۱۲ / تابستان ۱۳۹۰



بسم الله الرحمن الرحيم  
انوارالمشارق طغرای اکر با سیمان فصاحت ضیا نمیدارد  
در خاور زمین انت از صبح ملاغت پر تو نمی افتاد  
ای جوش دل صرا و جام از تو شور سیر نقل بخت و خام از تو  
در میکده چون باز شود چشمه و آبی که بهر لب بود هر کام از تو  
شسته سیمان بزم سخن بشراب حمد خالقش بر خوش اندک ساقی حکمتش  
پیاله ماه را از یاده مهتاب لبر نری ساخته؛ و سحر خیزان مقام  
گفتن لبر و دستگر صافنی ذوقی اندک مطرب قدرتش  
دایره چرخ را از پنجه آفتاب کرم فواخته؛ از پیمان سنگین  
انفاحتش خار الباسان کوهسار دراز افتاده سیاه پسته  
نشاط؛ و از چخانه طوفان اگر امش آبی قبایان دریا بار  
بموج درآمده تازیکی رقص انبساط؛ بنا شیر می شو قش عرق  
شبنم بر اندام کل قدح کش و دیده؛ و بصفیر می ذوقش سبوی  
غنچه در مقام بلبل نو اسپنج رسیده؛ لب پیاله با علام او کویای

پیام بهارستان / ۳، ۳، ۳، ش ۱۲ / تابستان ۱۳۹۰